تهمورس بخش یکم

داستان **تهمورس و جمشید و ضحاک**، در شاهنامه ی فردوسی، همانندی بسیار شگفت انگیزی با رویدادهای روزگار ما دارند. با اندکی ژرف نگری خواهیم دید که **رضا شاه بزرگ** در روزگار ما همان **تهمورس** بود، **آریا مهر** جمشید دیگری بود که یکبار دیگر در روزگار ما رُخ نشان داد، و **خمینی گُجستک** با ریخت و سرشتی بد تر از ضحاک یکبار دیگر از زهدان اهریمن زاده شد و بر ایرانزمین چیره گردید.
اینک ببینیم این همانندی ها چگونه اند:
نام **تهمورس** در گرامی نامه اوستا بگونهٔ **تَخمَ اُرُوپَ** آمده است که یک نام واژه ی دو بهری است.
بهر نخست آن: تَخمَ taghma، که زاب یا فروزه، در چم: نیرومند- زورمند- و زور آور است.
دگرگون شدهٔ این واژه را هنوز هم در نامواژه های **تهمتن** و **تهمینه** داریم.
دشمنان رضا شاه بزرگ بجای ارج گذاشتن به این فروزهٔ نیرومندی ، او را **رضا خان قلدر** نامیدند تا گنداب اندیشه های خود را بر بالای بلند او پشنگه کنند، ولی فرزندان پاک سرشت ایران بوم، نیرومندی آن بزرگ مرد ایرانساز را می ستایند و در آروزی یک « قلدر » دیگر از تبار او روز شماری می کنند.
بهر دوم این نامواژه (اُرُوپَ Uroopa) که بیشتر اوستا شناسان آن را **سگ تیز دونده** برگردان کرده اند...
در وندیداد که بخش بسیار ارزشمندی از گرامی نامه ی اوستا است واژهٔ **اُرُوپَ** در چم سگ آمده است، و بیاد داشته باشیم که سگ در فرهنگ ایران نه تنها یک جانور ناپاک و پلید نیست، بلکه بسیار شایان دوست داشتن و ارج گذاشتن است. در میان یک میلیون و چهارده هزار جانور گوناگون که تا کنون شناخته ایم، سگ از همه خانگی تر است، سگ زودتر از همهٔ جانداران دیگر با آدمی دوست می شود و در خانه و چراگاه و کشتزار و شکارگاه و میدان جنگ یار و یاور آدمی است. سگهایی که امروزه در پی بد آموزیهای اسلام و مسلمانی، چنین خوار و بیمار و گرسنه و بی خانمان در کوچه و خیابان شهرهای ما آواره اند، در ایران باستان چنین نبودند، آنها باشندگانی همیشه سرخوش و سر زنده و شاد، دوست داشتنی ترین یاران نیاکان فرمند ما بودند.
کار گرامیداشت سگ در ایران باستان آنچنان بالا گرفت که بزرگان دین به نگاهداری و پرستاری و ارجمند داشتن او فرمان دادند. اینهمه را گفتم که گمان برده نشود که برنام **سگ تیز دونده** برای تهمورس دیو بند که نخستین نسخهٔ رضا شاه بزرگ بود، کاستی آور است.. و باز بیاد داشته باشیم که بسیاری از نامهای ایرانیان بگونه ای با برخی از جانوران گره خورده است، مانند **گشتاسبَ** (= دارنده ی اسب چموش) – **گُشَسب** (= دارندهٔ اسب نر) - **لهراسبَ** (= دارنده اسب تند رو)- **تهماسبَ** (= دارنده ی اسب نیرومند) - **شیداسب** (= دارنده ی اسب درخشان) و **سیاوش** که نام پرنده ای است، و جز اینها...
یکی دیگر از ویژگیهای نیاکان ما این بود که کسان، و بویژه بزرگان را برنام یا لقبی می دادند، مانند: **هوشنگ** که فروزه یا صفت (پَرَذاتَ Parazaat) که همان **پیشداد** یا نخستین داد گزار باشد به او داده شد و او را **(هئو شینگه پَرَ ذاتَ)** گفتند که آرش نام او سازندهٔ خانه های خوب، و برنام یا لقب او **پیشداد** یا نخستین داد گذار است.
و **جَم** که در پی کرد و کار نیک، و نو آوریهای پیاپی، فروزه یا صفت **درخشندگی** را از آن خود کرد و **(جَمِ شید)** یا جم درخشنده نام گرفت.
تهمورس هم برنام یا عنوان **ازین وَنت** یا **زیناوند** را از آن خود کرد.
واژه ی **زیناوند** در ادب پارسی پس از اسلام بگونه های نادرست مانند: ریباوند - دیباوند و زیباوند هم آمده که نشان دهندهٔ این است که نویسندگان دوره اسلامی چگونگی همکرد یا ترکیب این دو واژه را نمی دانسته اند ولی آرش آن را که دارندهٔ جنگ ابزار است می دانسته اند، چنانچه در **مجمل التواریخ** که در سال ۵۲۰ کوچی نوشته شد **ریباوند** نوشته و آرش آن را **(آن که سلاح تمام دارد)** گزارش کرده اند.
بنا براین تهمورس زیناوند می شود: **تهمورس آراسته به جنگ ابزار**... بنا بر این می توان گفت که دورهٔ تهمورسی ، آغاز دورهٔ پدیداری نیروی ارتش و سپاه و دیگر نیروهای رزمی برای پاسداری از مرزها و بر نهاده ها و آیینهای شهریگری است.
اینک کارنامه ی رضا شاه بزرگ را نگاهی دو باره بیندازیم تا بازیهای شگفت انگیز روزگار را ببینیم.
پیش از روی کار آمدن رضا شاه بزرگ، ایران از داشتن هرگونه نیروی رزمی که بتوان آن را **ارتش** نامید بی بهره بود. از جنگهای خانمانسوز فتحعلیشاه با روسیه، سالها می گذشت، و کوششهای پیگیر امیر کبیر در دارالفنون برای بازسازی نیروهای رزمی ایران بجایی نرسیده بود.. واپسین شاهان قاجار از نیروهای رزمی خوانین و یا از ارتش های بیگانه بهره می جستند، چنانچه ارتش بریگاد قزاق زیر فرمان روسها- پلیس جنوب زیر فرمان انگلیسی ها- و ژاندرمری زیر فرمان سوئدی ها و اتریشی ها در کنار شاهان قاجار ایستاده بودند.

رضا خان که خود یک رزم آور توانا، و از افسران بریگاد قزاق بود همواره آرمان یک ارتش نیرومند سامان پذیرفته را برای ایران در سر می پرورانید.
تنها چند ماه پس از رسیدن به پایگاه وزارت جنگ، در روز پانزدهم آذر ماه سال ۱۳۰۰ کوچی، فرمان داد که ژاندرمری و لشگر قزاق در هم آمیخته بشوند. و درست یک ماه پس از آن در روز پانزدهم دی ماه همان سال، ارتش نو پای ایران را با پنج لشکر سازماندهی شده آراسته کرد. ستاد فرماندهی این لشکر ها در شهرهای تهران – تبریز- همدان – اصفهان – و توس یا مشهد جا گرفتند.
کار آموزش رزمی این ارتش، برابر آنچه که در کشورهای پیشرفته ی اروپایی انجام می گرفت آغاز شد.
از اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۱ همه ساله تنی چند از افسران ایرانی را برای آموزش هنرهای رزمی به فرانسه فرستاد.
این تهمورس شاهنامه که از روزگار ما سر برون کشیده بود، در سال ۱۳۰۱ پیش درآمد خرید شمار بزرگی تفنگ و جنگ ابزارهای سبک را از اروپا فراهم آورد و درست یکسال پس از آن ارتشی را که خود پدید آورده بود به بهترین جنگ ابزارهای آن روز آراسته کرد. شمار تفنگ های ارتش ایران از ۳۷ هزار در سال ۱۳۰۰ به **۵۰۷ هزار** در سال ۱۳۲۰ رسید و شمار مسلسل ها از ٦٦ قبضه به ۸۱۵۸ در سال ۱۳۲۰ افزایش یافت.
روزی که رضا شاه بزرگ دست بکار سازمان دهی ارتش شد، ایران تنها ٦٦ توپ داشت، و روزی که تهمورس روزگار ما خاک میهن را پشت سر می گذاشت، ارتش ایران دارای **۸۷٤ توپ و ۱۱۸ دستگاه تانگ و زره پوش** بود، و شمار سربازان ایران تا زمان یورش بیگانگان به ایران در جنگ دوم جهانی به دویست هزار تن رسیده بود.
تهمورس دوم که او را رضا شاه بزرگ می نامیدیم، در سال ۱۳۰۸ بودجه ارتش را به چهارده و نیم میلیون تومان افزایش داد که برای آن روزگار بودجۀ بسیار کلان و باورنکردنی بود. پس از گذشت ۹ سال این بودجه به سه برابر افزایش یافت و به ٤۱ میلیون تومان رسید.
در بخش آموزش، در کمتر از ده سال هزاران افسر و درجه دار را به گامه ی دانش آموختگی رساند.
در سایۀ چنین ارتش توانمندی بود که کران تا کران کشور به آسایش گرایید و گردنکشان و آشوبگران و تجزیه طلبان، در استانهای فارس – آذربایجان – خراسان – و سیستان و بلوچستان و کردستان و دیگر بخش های ایران دست از بد نهادی ها و زشتکاریهای خود برداشتند و همراه با دیگر مردم ایران بکار سازندگی پرداختند.
آسایشی که در سایه سار آن ارتش نیرومند در کشور پدید آمد چنان بود که سر سخت ترین دشمنان رضا شاه مانند مصدق و مدرس را نیز به ستایش او بر انگیخت.
چنانچه دیدیم تا اینجا فروزه ای که در گرامی نامه ی اوستا و در شاهنامه ی فردوسی به تهمورس داده شد با کرد و کار رضا شاه بزرگ این همانی دارد، انگاری که تهمورَس یکبار دیگر در روزگار ما از مادر زاده شد تا کارهای بهم ریختۀ کشور را سرو سامانی دو باره بخشد.
در گرامی نامه ی اوستا، نخستین جایی که از تهمورس سخن به میان آمده یشت پانزدهم است که {**رام یشت**} نام دارد، در این یشت تهمورس از «**اندروای**» ایزد باران در خواست یاری می کند، با هم نگاه می کنیم:
تهمورث زیناوند بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر بَرسَمِ گسترده، با دستان سر شار او را بستود و از وی خواستار شد:
ای اندروای زبر دست،
مرا این کامیابی ارزانی بدار که بر همۀ دیوان، و مردمان دروند، بر همۀ جادوان و پریان پیروز شوم،
که اهریمن را به پیکر اسبی در آورم و سی سال سوار بر او تا دو کرانه ی زمین تاخت آورم،
اندروای زبر دست این کامیابی را بدو ارزانی داشت و تهمورس کامیاب شد.

بار دوم در زامیاد یشت است که در پی ستایش فر کیانی، از تهمورس سخن بمیان کشیده می شود.
این را هم با هم نگاه می کنیم:
فر کیانی نیرومند مزدا آفریده را می ستاییم
آن فر بسیار ستوده، زبر دست، پرهیزگار،
کارآمد و چالاک را
که برتر از دیگر آفریدگان است ..
فری که از آن اهوره مزدا است..
که اهوره مزدا بدان آفریدگان را پدید آورد

فراوان و خوب،
فراوان و زیبا،
فراوان و دلپذیر ،
فراوان کار آمد،
فراوان و درخشان،
تا آنان گیتی را نو کنند،
گیتی پیر ناشدنی،
نا میرا تباهی نا پذیر،
نا پژمردنی – جاودان زنده،
جاودان بالنده و کامروا را،

فری که دیر زمانی از آن هوشنگِ پیشدادی بود چنانچه بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و بر دیوان و مردمان دروند و جادوان و پریان و کَوی Kavi های ستمکار و کَرَپ Karap ها چیره شد و دو سوم از دیوان مَزِندَری Mazendari و دروندان وَرِنَ Varenaرا بر انداخت.

فری که از آن تهمورس زیناوند بود، چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان دُروند و جادوان و پریان و کوی های ستمکار و کَرَپ ها چیره گردید.(کوی ها و کَرَپ ها دو گروه از کیش بانان تبهکار مانند آخوندهای روزگار ما بودند)!.

در شاهنامه ی فردوسی از برنام، یا لقب تهمورس که **زیناوند** یا دارندۀ جنگ ابزار است سخنی به میان نیامده ولی به بند کشیدن دیوان و مهار نهادن بر اهریمن گزارش شده است.

پیش از بر رسی داستان تهمورس جا دارد که نگاهی به سرگذشت نیاکان او داشته باشیم تا گامه های فراپویی مردم را در جهان باستان نیز تا اندازه ای بشناسیم:

شاهنامه داستان پیدایی مردمان بر روی زمین را با داستان کیومرس آغاز می کند، در این دوره مردمان لخت و برهنه و گرسنه و بی خوراک همراه با دد و دام در یک زیستگاه بسر می بردند و برتری چشمگیری نسبت به دیگر جانوران نداشتند، یگانه برتری شان ایستادن بر روی دو پا بود و توانایی کار کردن با انگشتان دست بود.

دد و دام و هر جانور کِش بدید
ز گیتی به نزدیک او آرمید

این مردم بیابانگرد جانور گونه در دوره ی هوشنگی اندک اندک به چگونگی پیوند میان دانه و آب و خاک و آفتاب پی بردند و بجای رفتن در پی خوراک، از راه کاشت و برداشت خوراک خود را فراهم آوردند، هنگامی که تخم بر زمین افشاندند نا گزیر می بایست می ماندند تا آن را ببار بنشانند، هنگامی که از کوچوری و رفتن در پی خوراک دست برداشتند و در کنار کشتزار خود مانش گزیدند، نیاز به سرپناهی پیدا کردند که آنها را از باد و باران و جانوران نارام زی در پناه نگهدارد، چیدمان خانه ها در کنار یکدگر روستاها را پدید آورد و روستاها بزرگ و بزرگ تر شدند و شهرها و آیین های شهریگری را در پی آوردند، آغاز این دوره را که همان آغاز دوران کشاورزی است ، در شاهنامه با **هوشنگ** آغاز می شود.

نام هوشنگ در گرامی نامه ی اوستا بگونۀ « **هئو شینگه** » آمده است که یک نام واژۀ دو بهری است. بهر نخست آن «**هئو**» که هنوز در واژه های (وه) - (به) و (به به) بجا مانده که در چم خوب – نیکو – و ستوده است. و بهر دوم « **شینگه** » در چم خانه است که هنوز هم آنرا با اندکی دگرگونی در واژه های (کاشانه) - (آشیانه) - (شانه) و (شان عسل) داریم که همه جا در چم **خانه** است، بنا براین همدایش یا ترکیب این دو بهر می شود «**خانه ی خوب** » . بیشتر اوستا شناسان این نام را به «**کسی که خانه های خوب می سازد** » برگردان کرده اند .

همانگونه که پیشتر گفتم از هوشنگ در گرامی نامه ی اوستا، همواره با فرنام یا لقب « **پَرَذاتَ** » یاد می شود، این واژه نیز یک همکرد دو بهری است، بهر نخست آن (پَرَ-para) در چم (پیش) – (پیشگام) – (پیشتاز) – (پیشوا) – و (پیشتر) که هنوز هم در واژه های **(پار) – (پارسال)- (پیرار سال) – (پرندوش) – (پریدوش) و (پریشب)** داریم .

در زبان انگلیسی هم که از خانوادۀ زبانهای هند و اروپایی و هند و ایرانی است واژه های:

Pre-arrange - pre-condition- pre-fix- pre-fabric …

در چم پیشتر فراهم شده – پیش شرط – و پیش ساخته و بسیاری از واژه های دیگر همانند اینها از همین ریشه برخاسته اند که به (زمان پیش) و یا به گونه ای پیشروی - و پیشوایی اشاره دارند، مانند: Premier و Prime

Minister در چم نخست وزیر.. بهر دوم (ذاتَ zata) که همان (داد) یا (قانون) است، بنا براین همکرد این دو بهر می شود **پیشداد** یا نخستین داد گذار.
برجسته ترینِ این آیین ها در دوره ی هوشنگی، دارندگی - کدیوری و مالکیت خصوصی بود که هر کسی می توانست دارندهٔ چیزی از آن خود باشد و از دسترس دیگران دور نگهدارد.
این کدیوری و دارندگی، داد یا قانون را در پی آورد، که از سویی میدان آزادی هر کس را نشان می داد و از سویی از دارایی کدیوران پشتیبانی می کرد. ولی نا گفته پیدا است که داد یا قانون به تنهایی نمی توانست مردمان سرکش و فزونخواه را از دستیازی به دارایی دیگران باز دارد، چنانچه امروز هم قانون بتنهایی برای باز داشت سر کشان از دستیازی به جان و مال و دارایی دیگران بسنده نیست، پس به مردان زورمند و تهمتان زور آوری نیاز بود که بیاری قانون بر خیزند و از جان و مال و دارایی دیگران برابر بر نهاده های روزگار خود پاسداری کنند. در روزگار ما نیروهای ارتش و پلیس جای این مردان زور آور را گرفتند. بنا بر این دوره ی تهمورسی را می توان نخستین گامه ی پدیدار شدن نیروی ارتش و سپاه و دیگر نیروهای رزمی به شمار آورد، اینک می پردازیم به بر رسی داستان تهمورس از شاهنامه:
پس از درگذشت هوشنگ، تهمورس:

بیامد به تخت پدر بر نشست
به شاهی **کمر** بر میان بَر ببست

کمر بستن اشاره به آهنگ انجام کاری کردن است

همه **موبدان** را ز لشگر بخواند
به چربی چه مایه سخنها براند

موبدان در اینجا اشاره به پیشوایان دین زرتشت نیست، چون هنوز زمان بسیار باید تا زرتشت زاده شود، در اینجا **موبدان** اشاره به دانشمندان و فرهیختگان و جهان دیدگان است.

چنین گفت کامروز این تخت و **گاه**
مرا زیبد و تاج و گرز و **کلاه**

واژه ی **گاه** در زبان پارسی دو آرش دارد، یکی تخت و اورنگ و نشستنگاه پادشاهان و بزرگان، و دوم زمان و دوره.. در اینجا اشاره به همان تخت و اورنگ پادشاهی، و **کلاه** نیز همان تاج و دیهیم پادشاهی است، ولی چرا **تاج و گرز و گاه و کلاه** همه با هم آمده اند، برای اینکه اینها همه کار مایه های پادشاهی اند**!**. کار پادشاه تنها نشستن بر تخت و فرمان به این بکن آن نکن نیست، بایسته ترین کار پادشاه رزم آوری و سپاه کشی در راستای پاسداری از ارزشهای میهنی و مردمی است، از این روست که **گاه و گرز و کلاه** را در کنار هم می آوَرَد و خود را زیبندهٔ این تخت نشینی و گرز داری می داند..

جهان از بدیها بشویم به رای
پس آنگه کنم در **کئی گِرد پای**

در **کئی گرد پای کردن** کنایه از این است که پس از پاک کردن زمین از بدیها، آنگاه با سربلندی و آرامی بر تخت خواهم نشست، بنا بر این، کئی همان پادشاهی، و گرد پای، پیرامون تخت پادشاهی است، امروز هم هنگامی که کسی به نخست وزیری یا پادشاهی یا ریاست جمهوری و یا سر پرستی یک سازمان برگزیده می شود، در نخستین گامه برنامه کار خود را با مردم، یا با دیگر هموندان آن سازمان در میان می گذارد، تهمورس هم برنامه کار خود را با موبدان که همان فرهیختگان و جهاندیدگان باشند در میان می گذارد که من از امروز چنین و چنان خواهم کرد، می خواهد، بزرگان را به پشتیبانی از برنامهٔ کار خود برانگیزد:

ز هر جای کوته کنم دست **دیو**
که من بود خواهم جهان را **خدیو**

دیو در بیشتر بخش های شاهنامه اشاره به **مردم بد سرشت و تبهکار**، و بویژه بیگانگان ایران ستیز مانند سید علی خامنه ای و دیگر آخوندهای ایران ویرانگر است، به یکی دو نمونه نگاه می کنیم:

تو مر دیو را مردم بد شناس
کسی کو ندارد ز یزدان سپاس

....

هر آن کو گذشت از ره مردمی
ز دیوان شمر مشمر از آدمی

بنا بر این تهمورس می خواهد دست فرومایگان و بد کاران را از سر مردم خود کوتاه کند، همانگونه که رضا شاه بزرگ نیز کوشید که دست دیوانی مانند **شیخ خزعل** و دیگر دست نشاندگان دولتهای استعماری روس و انگلیس را از سر مردم ایران کوتاه کند.

که من بود خواهم جهان را **خدیو**

خدیو و خداوند از یک ریشه اند، در اینجا خدیو همان پادشاه است.

هر آن چیز کاندر جهان سودمند
کنم **آشکارا گشایم ز بند**

آشکار کردن و **گشادن** چیزهای سودمند کنایه از نو آوری و فراهم آوردن کار مایه های بهروزگاری برای مردم است.

پس از پشتِ میش و بره، پشم و موی
برید و به رِشتن نهادند روی
به کوشش از آن کرد پوشش به جای
به **گستردنی** هم بُد او رهنمای

گستردنی همان غالی و گلیم و دیگر زیر اندازها است(غالی یک واژهٔ پارسی است نباید آن را به شیوهٔ تازیان گویان با « ق » نوشت» .

ز پویندگان هر چه بُد **نیک رو**
خورش کردشان سبزه و کاه و جو

واژهٔ **نیک رو** همان **نیک رفتاری و آرامی** است، در اینجا اشاره به اسب و الاغ و گاو و گوسپند است که به آسانی رام و خانگی می شوند و با مردم زندگی می کنند.

رمنده **ددان** را همه بنگرید
سیه گوش و یوز از میان بر گزید

دام جانور خانگی است و **دد** جانور درنده و نارام زی، **سیه گوش** نام یکی از همین درندگان از گروه گربه سانان است که پیشاپیش شیر می دود، و **یوز** جانوری است درنده از راسته ی گوشتخواران، با اندامی کشیده و پوستی حنایی رنگ با خالهای ریز و سیاه، و چشمانی سرخ، اندکی کوچکتر از پلنگ و بسیار تیز دونده که آن را برای شکار کردن آهو و دیگر جانواران تیزپا پرورش می دهند.

به **چاره بیاوردش** از دشت و کوه
به بند آمدند آنکه بد زان گروه

به **چاره آوردن**، کنایه از خِرَد و اندیشه را بکار بردن است.

ز مرغان همان را که بُد نیک ساز
چو باز و چو **شاهین** گردن فراز

شاهین یکی از مرغان شکاری بسیار بزرگ است، پرنده ای است بلند آشیان- سبک بال – تند نگاه – تیز بانگ- ستبر نوک – سهمگین چنگال که بهنگام شکار از جانوران بزرگتر از خود نیز مانند گوسپند و بز و آهو روی بر نمی گرداند.. زندگانی دراز سد ساله دارد و در توانمندی و شکوه سر آمد همه ی پرندگان است از این روی آن را **شاه مرغان** نیز گفته اند..

در گرامی نامه ی اوستا دوبار از این پرندهٔ تیز پرواز و بسیار چالاک با نام **سئنَ** یاد شده است، تازی گویان آن را عقاب می گویند ولی خوب است که ما ایرانیان همان شاهین را برای این پرنده ی با شکوه بکار بریم...

گزنفون در بخشی از کورش نامه می نویسد: هنگامی که کوروش از پارس با لشکری آراسته به سوی بابل می رفت، پدرش تا مرز پارس او را همراهی کرد، در آنجا شاهینی بدید که پیشاپیش آنان در پرواز بود، پدر کوروش آن را به فال نیک گرفت و بیگمان شد که پسرش در این پیکار پیروزیهای بزرگ بدست خواهد آورد...

گزنفون در بخش دیگری از کوروش نامه می نویسد:

در لشکر کشی کوروش به سوی بابل، درفش پادشاهی ایران شاهینی شهپر گشوده و ساخته شده از زر ناب بود که آن را بر نیزه ای بر افراشته بودند...

فرهنگستان جهانی کوروش بزرگ همین شاهین شهپر گشوده ی زرین را بنشان خود برگزیده است. به تارنمای فرهنگستان جهانی کوروش بزرگ بروید و این شاه مرغان را که یاری رسان کوروش بزرگ بود ببینید و اگر دوست داشتید خودتان هم به این فرهنگستان بپیوندید تا بنیروی خود سپاه کوروش را توان بیشتری بخشید.

بیاورد و **آموختنشان گرفت**
جهانی بدو ماند اندر شگفت
آموختنشان گرفت یعنی کار آموختن و خانگی کردن آنها را آغاز کرد. در اینجا نکته ای هست که نباید آسان از کنار آن گذشت، در بسیاری از واژه نامه ها و در بسیاری از نوشته های پیشینیان، گفته شده است: نخستین کسی که شاهین را رام کرد کنستانتین امپراتور روم بود، ولی چنانچه دیدیم فردوسی بر پایهٔ نوشته های پیشینیان خود، کار پرورش شاهین را از کارهای تهمورس می داند، همانگونه که شیوه ی رستم زاد به سزار نسبت داده شد و سزارین جای رستم زاد را گرفت و چه غم انگیز است هنگامی که ایرانیان هم بجای رستم زاد واژه نا درست سزارین را بکار می برند**!!**..
بفرمود شان تا نوازند گرم
نخوانند شان جز به آواز نرم
در این سخن دو نکته شایان ژرف نگری است، نخست اینکه در فرهنگ ایرانشهری کار پادشاه تنها فرمان دادن نیست، بلکه راهبری و آموزش دادن هم هست، چنانچه در اینجا تهمورس شیوه برخورد با این مرغان و جانوران را به مردم خود آموزش می دهد که باید بنرمی و مهربانی با آنها رفتار کنند، نه آنگونه که ما ایرانیان در پی بد آموزیهای تازیان بیابانگرد بی فرهنگ با جانوران رفتار می کنیم، و گاه خود از فرومایه ترین جانوران هم فرو پایه تر می شویم..
چو این کرده شد **ماکیان** و خروس
کِجا بر خروشد گه زخم **کوس**
ماکیان همان مرغ است، و **کوس** در اینجا اشاره به دُهُل یا تبیره ای است که بامدادان پیش از فراشد خورشید می نواختند تا مردمان از خواب بر خیزند و بکار پردازند، امروز اذان جای آن را گرفته است... **کِجا** هم همان است که امروزه می گوییم (که)..
بیاورد یکسر به مردم سپُرد
به آوازشان اندُه از دل ببرد
چنین گفت کاین را نیایش کنید
جهان آفرین را ستایش کنید
در گرامی نامهٔ اوستا خروس همکار امشاسپند وهومن، و مانند اسب و گاو و سگ و گوسپند سزاوار ستایش شمرده شده است.
که او دادمان بر ددان **دستگاه**
ستایش مر او را که بنمود راه
دستگاه در اینجا کنایه از چیره گی و فرمانروایی و برتری است.
مر او را یَکی پاک **دستور** بود
که رایش ز کردار بد دور بود
واژه ی **دستور** در آغاز **دست ور** بوده است، در اینجا اشاره به کسی است که دستیار شاه بود، و همان است که امروزه نخست وزیر می گوییم...
خُنیده به هر جای و، شیدَسب نام
نزد جز به نیکی به هر جای گام
خُنیده یا **خَنیده** که با هر دو گویش درست است، در چم پسندیده – نامور شده – و شناخته شده است، از این واژه در می یابیم که این دستور یا نخست وزیر تهمورس در سراسر ایران، و جهانِ آن روز بخوبی شناخته شده، و نام او **شید اسب** بود. شید اسب یک نام واژه ی دو بهری است ، بهر یکم آن **شید** که همان روشنایی و پرتو و فروغ است که در خورشید هست و بهر دوم اسب، بنا براین می شود **اسب درخشنده** و یا دارندهٔ اسب درخشنده، و پیشتر گفته بودیم که ایرانیان از اینگونه نامها بسیار داشتند
سرِ مایه بُد اختر شاه را
و زو بند بُد جان بد خواه را
سرِ مایه با سرمایه این همان نیستند، **مایه** پدید آورندهٔ سرمایه است، بنا براین، این شیداسب گرامی، مایه ای بود که سرمایهٔ شهریاری تهمورس را فراهم آورد.
همه راه نیکی نمودی به شاه
هم از راستی خواستی پایگاه

نیک اندیشیدن – نیکو سخن گفتن و کرد و کار نیک، شالوده های بنیادین کاخ ورجاوند بنیاد فرهنگ ایران اند، آموزه های اشو زرتشت ورجاوند، وخشور بزرگوار ایرانی، بر بنیاد اندیشه ی نیک - گفتار نیک - و کردار نیک بنا گشته اند، سه فروزه ای که در پی چیرگی اسلام و مسلمانی و بویژه در پی روی کار آمدن حکومت اسلامی، یکسره از سر زمین ما رخ پنهان نمودند. زرتشت در هفدهمین سرود خود رو به سوی جوانان جهان می گوید:

این سخنان را به شما می گویم،
ای نو عروسان و ای تازه دامادان
پندم را با اندیشه بشنوید و به یاد بسپرید،
و با وجدان خود در یابید و بکار بندید،
پیوسته زندگی با اندیشه ی نیک کنید،
و هر یک از شما در راستی،
از دیگری پیشی گیرید
تا از زندگی و خانمان خوب بر خوردار گردید...

ای مردان و ای زنان،
این بدرستی بدانید که در این جهان دروغ فریبنده است،
از آن بُگسلید و آن را مگسترانید.
و این بدانید که،
آن خوشی که از تباهی و تیرگی راستی به دست آید
مایه ی اندوه است.
و نا راستکارانی که راستی را تباه می سازند
زندگی مینوی خویشتن را نابود می کنند.

در اینجا نیز شید اسب، تهمورس را به نیک اندیشیدن – نیکو سخن گفتن و کرد و کار نیک بر می انگیزد...
این رهنمود بسیار والایی است که فردوسی بزرگ به شاهان می دهد که رایزنان خود را از میان زنان و مردان نیک سرشت بر گزینند نه از میان تبهکاران بد سرشت.
در پی چنین آموزشی است که:

چنان شاه پالوده گشت از بدی
که تابید زو **فَرَّه ایزدی**

فَرَّه ایزدی نیرویی است نا دیدنی و نا بسودنی که از سوی دادار آفریدگار به شهریاران و پهلوانان نیک سرشت داده می شود تا در راستای بهروزگاری مردم بکار گیرند، اگر شاه یا پهلوان از منش نیک، و آیین شهریاری یا پهلوانی روی بگردانند، این فره از آنان گرفته می شود.

چو دستور باشد چنین کاردان
تو شه را هنر نیز بسیار دان

یکی از برجسته ترین هنر شهریاران در فرهنگ ایران، کوتاه کردن دست دشمنان از سر مردم است، نه دراز کردن دست دشمن بر سر مردم، آنگونه که حکومت اسلامی دست همه ی فرومایگان و تبهکاران و چاقو کشان و آدمکشان و دزدان و غارتگران و بزه کاران و آزار دهندگان جان را بر مردم دراز کرده است.
تهمورس رفتاری پیشه کرد که در روزگار ما رضا شاه بزرگ آن را پی گرفت:

برفت **اهرمن** را به **افسون** ببست
چو بر تیز رو **باره گی** بر نشست

اهریمن در اینجا نماد همهٔ زشتی ها و بد کرداری های آدمی است.. و **افسون کردن** بگونه ی نمادین همان چاره اندیشیدن و راه چاره پیدا کردن است. واژه ی **باره گی** در پاره ی دوم این بند همان **اسب** است، بنا براین تیز رو **باره گی** می شود اسب تیز رو...

زمان تا زمان زینش بر ساختی
همی گرد گیتی ش بر تاختی

در اینجا نکته ی بسیار هوشمندانه و اندیشه انگیزی هست...

نکته این است که چرا تهمورس که بر اهریمن چیره گشته بود او را نکشت بلکه زین بر پشتش نهاد و سوار بر گرده ی او شد...
آن نکته ی خردمندانه که برخاسته از جهان بینی ایرانی است این است که اهریمن را نمی شود کشت!!...
اهریمن لایه ای از هستی خود آدمی است، بنا براین کُشتنی و از میان برداشتی نیست!!.. ولی می توان او را از کار انداخت و یا از نیروی او به سود پیشبرد جهان بهره گرفت....
در داستان فریدون هم خواهیم دید که فریدون ضحاک را نکشت، چون ضحاک هم که بخش تاریکی از هستی خود ما است، کشتنی نیست، ولی به بند کشیدنی هست!!..از این روست که تهمورس دیو را نمی کشد ولی مهار بر او می زند و سوارش می شود و از نیروی او بهره می جوید...
ادامه دارد